

مبارزه طبقاتی پرولتری و آگاهی طبقاتی پرولتری

فرآشد وحدت توده های پرولتر با پیش گام پرولتاریا و یا یک حزب انقلابی وابسته است به فراروئیدن مبارزه طبقاتی ابتدائی پرولتاریا به مبارزه طبقاتی انقلابی - یعنی انقلاب پرولتری - و تأثیر آن بر توده های مزدبگیر. هزاران سال مبارزه طبقاتی جریان داشته اما کسانی که در این مبارزات درگیر بودند به عمل خود آگاه نبودند. مبارزه طبقاتی پرولتری مدت ها قبل از ظهور جنبش سوسیالیستی (چه رسد به سوسیالیزم علمی) جریان داشت. مبارزات طبقاتی نخستین، اعتصاب های، دست از کار کشیدن ها، خواست اضافه دستمزد و روزانه کار کوتاه تر و یا خواست هر نوع بهبود دیگری در شرایط کار به پیدایش آشکال ابتدائی تشکلات طبقاتی (نظیر صندوق اعتصاب، نطفه های سندیکا) می انجامد، هر چند ممکن است که عمر این تشکلات بسیار کوتاه باشند. افزون آن که این مبارزات آرمان های عام سوسیالیستی را در میان کارگران بسیاری می پراکنند. مبارزه طبقاتی اولیه، تشکلات طبقاتی اولیه و آگاهی طبقاتی اولیه مستقیماً از عمل (پراتیک) مبارزاتی حاصل می شوند. فقط از تجربه حاصل این عمل (پراتیک) است که آگاهی طبقاتی انکشاف یافته و رشدش شتاب می گیرد. تنها از طریق عمل است که توده های وسیع می توانند آگاهی شان را ارتقاء دهند. این یک قاعده کلی تاریخ است.

ولی تحت نظام سرمایه داری حتی در ابتدائی ترین شکل مبارزه طبقاتی خود انگیزته مزدبگیران باز هم می توان نشانه هائی از آگاهی را که در فرآشد مداوم تشکل یابی تبلور یافته اند، سراغ گرفت. اکثریت توده ها فقط در دوران مبارزه فعال هستند و پس از پایان مبارزه دیر یا زود به زندگی خصوصی خود برمی گردند (یعنی «تنازع بقا»). آن چه که پیش گام کارگری را از این توده متمایز می سازد این است که او حتی در دوران رکود مبارزه باز خط اول جبهه نبرد طبقاتی را رها نمی کند و جنگ را به اصطلاح «از طریق دیگر» ادامه می دهد. تلاش می کند تا صندوق اعتصاب را که در طول مبارزه به وجود آمده بود به صندوق دائمی یعنی صندوق یک اتحادیه

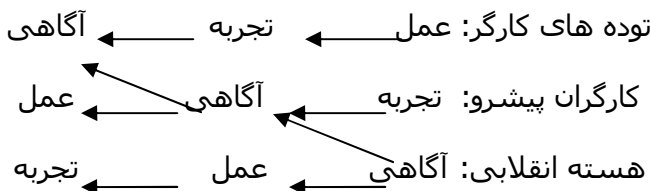
تبدیل کند^{۱۷}. با چاپ نشریات کارگری و با سازمان دادن گروه های آموزش ویژه کارگران سعی می کند آگاهی طبقاتی ابتدائی که در طی مبارزه ایجاد شده را شکل داده و ارتقاء دهد و از این طریق تلاش می کند تا مبارزه اجباراً ناپیوسته توده ها را تداوم بخشیده و در برابر خود انگیختگی جنبش توده ای عامل آگاهی را ایجاد کند^{۱۸}.

کشانیده شدن کارگران پیشرو به یک تشکیلات دائمی و ارتقاء آگاهی طبقاتی شان نه از طریق دانش نظری، یعنی کسب علم و دانش و یا شناخت کلی از جامعه، بلکه عمدتاً به واسطه آن دانش عملی است که در جریان مبارزاتشان اندوخته اند. تنها این مبارزه است که به کارگران می آموزاند که انحلال صندوق اعتصاب در پی پایان گرفتن آن هم به کارائی اعتصاب لطمه می زند و هم حساب دخل و خرج صندوق را مختل می سازد. دقیقاً به دنبال این تجربه است که به ضرورت ایجاد یک صندوق دائمی پی برده و در آن جهت تلاش خواهند کرد. تجربه به آنها می آموزد که گاهنامه تأثیر به مراتب کم تری از یک روزنامه دارد و در پی این ارتقاء آگاهی است که شاهد تولد مطبوعات کارگری خواهیم بود. آن آگاهی که محصول مستقیم تجربه عملی مبارزات است آگاهی تحریکی و پراگماتیک است و می تواند تا حدودی مبارزه را غنا بخشد اما در مقایسه با آن آگاهی علمی همه جانبه و جهانشمول، یعنی شناخت نظری، کارائی اش به مراتب کم تر است.

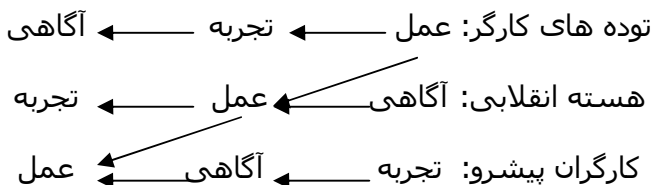
یک سازمان پیش گام انقلابی قادر است تا بر اساس شناخت نظری کلی سازمان این آگاهی را غنی تر ساخته و آن را تثبیت کند. البته به شرط آن که بتواند با مبارزه طبقاتی پیوند برقرار کند. یعنی، به شرط آن که از آزمون دشوار اثبات نظریه موفق بیرون آمده و از وحدت نظریه با عمل واهمه نداشته باشد. از دیدگاه مارکسیزم بالغ، نظیر دیدگاه های مارکس و لنین، یک نظریه «واقعی» جدا از عمل به همان اندازه بی معنی است که «یک عمل انقلابی» فاقد نظریه. باور به این نکته به هیچ وجه از ارزش حیاتی نظریه و از لزوم بی چون و چرا به وجودش نمی کاهد، بلکه صرفاً بر این واقعیت تأکید می نهد که تنها عمل مشترک توده های مزدبگیر و انقلابیون، که خاستگاه های متفاوت داشته و از میزان پویائی های متفاوتی برخوردارند، است که وحدت نظریه و عمل را می تواند متحقق سازند.

نظریه لنینیستی، سازمان دهی و ربط امروزی آن

این فرآشد را می توان در نمودار زیر خلاصه کرد:



نمودار فوق را می توان چنان بازسازی کرد که نتایج چندی از آن استنتاج کرد:



این نمودار یک سلسله نتایجی در مورد پویائی آگاهی طبقاتی را آشکار می سازد که بنقد توسط تحلیل پیش بینی شده بودند و بدین ترتیب اینک ارزش آن ها کاملاً برجسته می شوند. درگیر ساختن قشر پیشرو طبقه («رهبران طبیعی» طبقه کارگر در کارگاه ها) در یک عمل و کنش جمعی بسیار دشوار تر از دو بخش دیگر است چرا که این مهم نه به واسطه باورهای ذهنی است (نظیر هسته انقلابی) و نه به واسطه انفجارات خودانگیخته (چون توده های وسیع).

اندوخته تجارب مبارزاتی گذشته دقیقاً نقش مهمی در مبارزات حال قشر پیشرو بازی می کند. آن ها از تجارب خود در گذشته آموخته اند که قبل از وارد شدن در یک مبارزه همه جانبه، هوشیارتر و محتاط تر باشند. آن ها به نقد آموخته اند که یک انفجار ساده به هیچ وجه برای رسیدن به هدف کافی نیست. آن ها توهمات کم تری در باره ضعف دشمن داشته (از سخاوتش بگذریم!) و از بیماری خوش بینی مفرط «تداوم جنبش توده ای» کم تر رنج می برند. دقیقاً همین بیماری است که اکنون میست را سخت به وسوسه می اندازد.

در یک کلام سازمان حزب انقلابی طبقه عبارت است از پیوند آگاهی هسته انقلابی با آگاهی کارگران پیشرو، آماده شدن برای اوضاع پیشا انقلابی (انفجاراتی بالقوه انقلابی)، و پیوند عمل توده های

کارگری با عمل کارگران پیشرو. اوضاع انقلابی - یعنی امکان تسخیر انقلابی قدرت - هم زمانی فرا می رسد که عمل توده ها و قشر پیشرو با آگاهی پیش گام و قشر انقلابی به هم جوش خورده باشند.^{۲۰} نزد توده های وسیع تنها مسائل و مشکلات روزمره و نیازهای فوری هستند که آشکال ابتدائی مبارزه طبقات را (که خود از تضادهای ذاتی وجه تولید سرمایه داری بر می خیزند) دامن می زنند. این نکته در مورد کلیه مبارزات توده ای و حتی مبارزات سیاسی هم صدق می کند. از این رو امر فراروئیدن مبارزات توده های وسیع به یک مبارزه انقلابی تنها به یک عامل کمی وابسته نیست بلکه به عامل کیفی هم بستگی دارد. چنین فرآشدی نیازمند آن است که در بین توده های وسیع و در درون جنبش به تعداد کافی از کارگران پیشرو وجود داشته باشد تا آنان به اتکاء به میزان بالای آگاهی طبقاتی شان بتوانند در جریان مبارزه عملی، توده های وسیع را حول چنان اهدافی بسیج کنند که تحقق آن ها تداوم بقای جامعه بورژوازی و وجه تولید سرمایه داری را زیر سؤال ببرند.

در بالا توضیح دادیم که نظریه لنینی سازمان دهی قیل از هر چیز یک نظریه در باره انقلاب است. عدم درک این نکته توسط رزا لوکزامبورگ دقیقاً نقطه ضعف اصلی او در جدل هایش علیه لنین در طی سال های ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴ بود. مطالعه دقیق مقاله «مسائل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی» نوشته لوکزامبورگ که در آن مقوله ساترالیسم را به باد حمله می گیرد نشان می دهد که رزا این مقوله را صرفاً مقوله ای تشکیلاتی می دید. (نباید فراموش کرد که در همین مقاله با این که به تمرکز حزبی حمله می کند در عین حال آن را تأیید می کند. بهتر است که هواداران جدید لوکزامبورگ «رزایشان» را دقیق تر و کامل تر مطالعه کنند!). دفاع از «تمرکز افراطی»، از انتصاب خودسرانه اعضاء کمیته های محلی و از گرایش به از بین بردن هر گونه ابتکار عمل مستقل واحدهای پائین تر حزبی از جمله اتهاماتی بودند که رزا به لنین وارد می آورد.^{۲۱}

ولی وقتی به مطالعه نظریه لنینی سازمان دهی بپردازیم، البته آن طور که لنین خود آن را پروراند، به خوبی درمی یابیم که تأکید به هیچ وجه بر جنبه های صوری تشکیلاتی تمرکز نبوده، بلکه متوجه عمل کرد سیاسی و اجتماعی آن می باشد. در قلب "جزوه چه باید کرد؟" مفهوم دگرسازی آگاهی طبقاتی پرولتاریا به آگاهی طبقاتی سیاسی پرولتاریا از طریق فعالیت همه جانبه سیاسی نهفته است که کلیه مسائل درونی و بیرونی مناسبات طبقاتی را طرح کرده و از دیدگاهی مارکسیستی به آن ها پاسخ می دهد:

«در واقع تنها زمانی می‌توان فعالیت توده‌های کارگر را ارتقاء داد» که این فعالیت صرفاً محدود به «تبلیغ و تهییج سیاسی بر یک مبنای اقتصادی» نباشد. سازمان‌دادن افشاگری سیاسی همه‌جانبه شرط اساسی لازم برای گسترش تبلیغ و تهییج سیاسی است. از هیچ طریق دیگری به جز از طریق یک چنین افشاگری ای نمی‌توان توده‌ها را در زمینه آگاهی سیاسی و فعالیت انقلابی آموزش داد.

او می‌افزاید:

«آگاهی توده‌های کارگر نمی‌تواند آگاهی طبقاتی واقعی باشد مگر آن که کارگران از حوادث و وقایع ملموس و مهم‌تر از همه از رویدادهای سیاسی روز این را آموخته باشند که هر طبقه اجتماعی می‌باید سایر طبقات اجتماعی دیگر را در کلیه جلوه‌های زندگی فکری، اخلاقی و سیاسی‌شان ملحوظ بدارد، مگر آن که تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی از تمام جوانب زندگی و فعالیت‌های سیاسی کلیه طبقات، افشار و گروه‌های جامعه را آموخته باشد. کسانی که توجه و آگاهی طبقه کارگر را منحصرآ و یا عمدآ بر روی خود طبقه کارگر متمرکز می‌سازند به هیچ وجه سوسیال‌دموکرات نیستند. چرا که دانش طبقه کارگر از خودش مطلقآ در گروهی شناخت نظری - شاید صحیح‌تر باشد بگوئیم شناخت علمی - دقیق و شفاف از مناسبات میان کلیه طبقات جامعه است، یعنی شناخت و معرفتی که طبقه کارگر از طریق تجارب سیاسی اش کسب کرده است»^{۳۳}.

به همین دلیل است که لنین آن چنان مؤکدانه روی این نکته پای می‌فشرد که یک حزب انقلابی باید کلیه خواست‌ها و جنبش‌های مترقی کلیه طبقات و افشار اجتماعی تحت ستم، حتی آن‌هائی که «صرفآ» صبغه دموکراتیک دارند را از آن خود کند. بدین ترتیب طرح استراتژیک اصلی لنین آن‌طور که در «چه باید کرد؟» به طرح آن می‌پردازد به واقع آن چنان تبلیغ و تهییج حزبی است که می‌باید کلیه اعتراضات، طغیان‌ها و جنبش‌های مقاومت ابتدائی، خود انگیخته، پراکنده و حتی «صرفآ» محلی را به هم پیوند دهد. به وضوح دیده می‌شود که این تأکید بر تمرکز صرفآ در قلمرو سیاسی است نه در حیطه ساختاری و یا تشکیلاتی. هدف تمرکز تشکیلاتی صرفآ باید در خدمت تحقق این طرح استراتژیک باشد.^{۳۳}

با وجود آن که لوکزامبورگ جوهر «تمرکز گرایی» لنین را قبول ندارد، اما در جدلش با لنین مجبور می شود که متقابلاً و غیر مستقیم مفهوم دیگری از شکل گیری آگاهی طبقاتی سیاسی و تدارک اوضاع انقلابی را مطرح سازد. اتخاذ این موضع جدیدش گواهی است بر نادرستی مجادله او با لنین و بر حقانیت لنین. تاریخ بر این حکم لوکزامبورگ که «لشکر پرولتاریا در جریان مبارزه سربازگیری کرده و به اهدافش آگاهی می یابد»^{۲۵} خط بطلان کشیده است. حتی در گسترده ترین، طولانی ترین و پر توان ترین مبارزات کارگران هم توده های کارگر قادر نخواهند بود که درک روشنی از وظایف مبارزه ای که درگیرشان هستند کسب کنند و اگر هم کسب کنند میزان آن بسیار ناچیز خواهد بود. ذکر چند نمونه از مبارزات کارگران در اروپا برای اثبات این ادعا کافی است: اعتصاب عمومی سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۶۸ در فرانسه؛ مبارزات کارگران آلمان در ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۲؛ مبارزات عظیم کارگران ایتالیا در طی سال های ۱۹۲۰، ۱۹۴۸ و ۱۹۶۸؛ و سرانجام مبارزات خارق العاده طبقه کارگر اسپانیا در طی سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷.

تجارب مبارزاتی به تنهایی به هیچ رو برای داشتن درک روشن از تکالیفی که در برابر توده های وسیع در شرایط پیشانقلابی و حتی انقلابی قرار می گیرند، کافی نیستند. این تکالیف البته با محرک های و انگیزه های بلافصلی که مبارزه را به حرکت در می آورند مرتبطند، اما، تنها از طریق یک تحلیل جامع از کلیت اوضاع و احوال اجتماعی و شرایط تاریخی ای که وجه تولید سرمایه داری و تضاد های درونی آن و نبردهای طبقاتی در سطح ملی و بین المللی در آن انکشاف یافته اند، قابل شناخت می باشند. بدون تدارک منظم و مداوم، بدون آموزش صدها و هزاران کارگر پیشرو در مکتب یک برنامه انقلابی، بدون آن تجربه عملی ای که این کارگران پیشرو در طی آن با تلاش های خود برنامه فوق را میان توده ها برده باشند، باور به این که توده ها به ناگاه و به اصطلاح یک شبه و صرفاً به کمک عمل مبارزاتی به آن آگاهی لازم و منطبق با نیازها و شرایط تاریخی می رسند، باوری سخت پوچ و واهی است.

به واقع بر طبق منطق برهان خلف می توان دیدگاه لوکزامبورگ را بدین گونه بیان کرد که اگر تا قبل از انفجار مبارزات توده ای در گسترده ترین شکل آن - که تنها در جریان آن است که این امکان به وجود می آید که توده ها به طور خود به خودی به آگاهی انقلابی برسند - پیش گام پرولتاریا در طی مبارزات تا آن زمانی اش یک برنامه انقلابی تدوین نکرده باشد و در تبلیغ ها، تهبیح ها و فعالیت های عملی اش

آن را به محک تجربه نگذاشته باشد و درس های لازم را نگرفته باشد، لشکر پرولتاریا هرگز به اهداف تاریخی اش نخواهد رسید. این بود درس غم انگیز انقلاب آلمان بعد از جنگ جهانی اول که دقیقاً بواسطه نبود یک چنین پیشگام کارآموده و با تجربه ای در هم کوبیده شد.

هدف طرح استراتژیک لنین عبارت بود از ایجاد یک چنین پیش گامی از طریق وحدت ارگانیک میان هسته های انقلابی منفرد و پیش گام پرولتاریا. بدون یک فعالیت سیاسی همه جانبه ای که بتواند افق دید کارگران پیشرو را از چارچوب تنگ کارخانه و سندیکا فراتر ببرد، حصول به یک چنین وحدتی ناممکن است. اطلاعات تجربی که امروز در دسترس ما قرار دارند، مؤید این نکته اند که حزب لنین چه تا قبل از انقلاب ۱۹۰۵، چه در طی آن و چه بعد ها در سال ۱۹۱۲ که جنبش توده ای بار دگر سر بلند کرد، همواره چنین حزبی بود.^{۲۶}

برای درک کامل ماهیت عمیقاً انقلابی طرح استراتژیک لنین باید آن را از زاویه دیگری هم مورد بررسی قرار داد. هر مقوله ای که بر مبنای احتمال وقوع انقلاب - چه رسد به اجتناب ناپذیری آن - در آینده ای نه چندان دور بنا شده باشد به هیچ وجه نمی تواند از برخورد مستقیم به مسأله قدرت دولتی، یعنی از برخورد با مسأله تسخیر قدرت سیاسی، طفره رود. به مجرد ورود در این مبحث سریعاً دلایلی له تمرکز قدرت می توان یافت. در این نکته که سرمایه داری و دولت بورژوائی، جامعه نوین را در چنگال نفوذ متمرکز و نیرومند خود دارند لنین و لوکزامبورگ کاملاً هم نظر بودند.^{۲۷} در نتیجه باور به این که این قدرت دولتی متمرکز را می توان ذره ذره متلاشی کرد، آن گونه که مثلاً یک دیوار را آجر به آجر خراب کرد، باوری کاملاً واهی است.

در تحلیل نهایی جوهر ایدئولوژیک اصلاح طلبی و تجدید نظرطلبی که لنین و لوکزامبورگ هر دو با شور و غضبی یکسان ردشان می کردند^{۲۸} در این پندار نهفته است که در اصل چنین امکانی وجود دارد. اما به مجرد آن که مسأله تسخیر قدرت دولتی دیگر مسأله آینده دور دست نباشد و هدفی باشد که رو در روی ما قرار داشته باشد، خرد انقلابی فوراً مسأله روش ها و ابزار های لازم جهت تسخیر انقلابی قدرت را در مقابل ما قرار می دهد. در این مورد هم لوکزامبورگ نحوه صرفاً جدلی لنین در عبارت «ژاکوبین های پیوند مستحکمی با تشکیلات پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی داشتند» را غلط تعبیر می کند. در این جا مقصود لنین مسلماً نوعی منش توطئه گری بلانکیستی نیست، بلکه آن گروه پیشروئی است که سمت گیری

شان در راستای تلاش خستگی ناپذیر برای تحقق تکالیف انقلاب است. گروهی که اجازه نمی دهد که فراز و فرودهای جنبش توده ای از تمرکز بر روی این مسائل منحرفش سازند.

برای آن که با لوکزامبورگ منصفانه برخورد کرده باشیم باید اضافه کنیم که اولاً وی از دیدگاه و جایگاه تاریخی متفاوتی به مسأله می نگریست، و گریزی هم نداشت چرا که تا سال ۱۹۰۴ بیشتر تحت تأثیر اوضاع و شرایط آلمان قرار داشت تا روسیه و لهستان. ثانیاً به مجرد آن که روشن شد که وقوع انقلاب در آینده نزدیک در آلمان هم امکان پذیر است، کاملاً به همان نتایج و نظریات لنین رسید^{۳۹}.

تروتسکی جوان هم زمانی که در جدلش با لنین او را به «جایگزین گرائی»، یعنی قرار دادن ابتکار عمل حزب به جای ابتکار عمل پرولتاریا، متهم می کند مرتکب خطای فاحشی می شود^{۴۰}. اگر هسته این اتهام را از پوسته جدلی اش جدا سازیم این جا هم با مفهومی نارسا و ایده آلیستی از تکامل آگاهی طبقاتی نزد پرولتاریا مواجه هستیم:

"مارکسیزم می آموزد که شرایط عینی زندگی پرولتاریا است که منافعش را تعیین می کند. این منافع چنان محکم و اجتناب ناپذیرند که سرانجام (!) پرولتاریا را مجبور می سازد که آن ها را در حوزه آگاهی خود وارد کند، یعنی تحقق منافع عینی خود را منافع ذهنی خود سازد"^{۴۱}.

امروزه به سادگی می توان دیدی که چه خوش باوری ساده لوحانه و قدری گرایانه ای در این تحلیل نارسا نهفته است. در این جا منافع فوری و بلافصل با منافع تاریخی، یعنی پرتو افکندن بر پیچیده ترین مسائل استراتژیک و تاکتیک های سیاسی، در یک سطح قرار داده شده اند. با توجه به فجایع تاریخی معلول ناتوانی پرولتاریا در تحقق حتی تکلیف بلافصل انقلابی اش ((عمدتاً به واسطه نبود رهبری انقلابی)) باور به این که پرولتاریا "سرانجام منافع تاریخی خود را باز خواهد شناخت"، امیدی واهی و سرابی بیش نیست.

همین خوش باوری ساده لوحانه بار دگر در عبارات زیر از همان جدل بطور چشم گیری تکرار میشود:

" از نظر سوسیال دموکراسی انقلابی نه تنها رشد اجتناب ناپذیر (!!) حزب سیاسی امر مسلمی است بلکه در پیروزی اجتناب ناپذیر (!!) ایده های سوسیالیسم انقلابی در دوران این حزب هم تردیدی ندارد. نخستین نکته در اثبات این ادعا این که انکشاف جامعه بورژوا خود به خود پرولتاریا را به سمت صف بندی سیاسی می راند، دوم آن که گرایش عینی معضلات تاکتیکی این مرزبندی کامل ترین و ژرف ترین بیان خود را در سوسیالیسم انقلابی، یعنی مارکسیسم می یابند"^{۳۳}.

این بازگفت به روشنی نشان می دهد پرچمی که تروتسکی جوان در جدل هایش علیه لنین بر افراشته بود چیزی نبود جز همان "تاکتیک تجربه شده قدیمی" بیل و کائوتسکی آغشته به باور ساده لوحانه "اجتناب ناپذیر بودن پیشرفت"، یعنی نظریاتی که در فاصله مرگ مارکس تا جنگ جهانی اول بر سوسیال دموکراسی بین المللی حکم فرما بودند. در مقایسه، برداشت لنین از آگاهی به مراتب غنی تر و دیالکتیکی تر بوده و بر مبنای درکی هوشمندانه از فعلیت انقلاب، یعنی مطرح بودن انقلاب برای سال هائی که فرا می رسیدند و نه حواله دادن آن به آینده ای دور. برداشت لنین از آگاهی طبقاتی تضاده ها پیچیده و غامض تر آن را آشکار تر می سازد.

در خاتمه برای تکمیل مطلب باید این نکته را خاطر نشان ساخت که با شروع انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، تروتسکی تحلیل لنین از شکل گیری آگاهی طبقاتی پرولتاری، یعنی نظریه لنینی سازمان دهی، را به طور کامل پذیرفت و از آن پس با سر سختی از آن علیه افراد شکاک و بدبینی که مدعی بودند که این نظریه "نطفه های استالینیزم" را در خود می پروراند، دفاع کرد. وی در آخرین اثر ناتمام خود در این رابطه می نویسد:

"لنین عامل بسیار مهمی در بلوغ فکری پرولتاریای روسیه در فاصله فوریه تا مارس سال ۱۹۱۷ بود. او از آسمان نازل نشده بود، بلکه تجلی سنت انقلابی طبقه کارگر بود. برای آن که شعارهای لنین به گوش توده ها می رسید لازم می بود کادرهائی وجود می داشت (هرچند در ابتداء اندک)؛ و این کادرهائی حزبی می بایست به پشتوانه تجربیات گذشته به رهبری اعتماد کامل می داشتند. فقدان هر یک از این عوامل معادل ناپدیدن انقلاب در راه و جسیپین به مقوله "توازن قوا" به

جای انقلاب می بود. چرا که پیشرفت انقلاب دقیقاً بدان
معناست که توازن قوا دائماً و سریعاً تحت تأثیر تحول
آگاهی پرولتاریا، رفتن اقشار عقب افتاده طبقه به سوی
اقشار پیشرو، و اعتماد به نفس روز افزون طبقه به
قدرتش، تغییر می کند. ستون فقرات این فرآیند حزب
است و مشابهاً ستون فقرات حزب هم رهبریش
است.^{۲۳}

**حزب انقلابی باید کلیه خواست های حاد جنبش های مترقی
و کلیه طبقات و اقشار تحت ستم را از آن خود کند.**